مفاوضات - مسألهء نشو و ترقّی کائنات

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### مسأله نشو و ترقّی کائنات – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

سؤال

در مسأله نشو و ترقّی کائنات که رأی بعضی از فلاسفه اروپ است چه ميگوئيد ؟

جواب

در اين مسأله روزی ديگر مذاکره شد باز مجدّداً نيز صحبتی ميشود . خلاصه اين مسأله منتهی باصالت نوع و عدم آن ميگردد يعنی نوعيّت انسان از اصل اساس بوده است يا آنکه بعد از حيوان متفرّع گشته . بعضی از فلاسفه اروپا بر آنند که نوع را نشو و ترقّی بلکه تبديل و تغيير نيز ممکن است . و از جمله ادلّه که بر اين مدّعی اقامه نموده‌اند اينست که بواسطه علم طبقات الأرض و تدقيق و تحقيق در آن بر ما واضح و مشهود گشته سبقت وجود نبات بر حيوان و سبقت وجود حيوان بر انسان و بر آنند که جنس نبات و حيوان هر دو تغيير کرده زيرا در بعضی از طبقات ارض نباتها کشف شده که در قديم بوده و الآن مفقود گرديده يعنی ترقّی نموده و قويتر گشته و شکل و هيأت تبدّل يافته لهذا تبديل نوع حاصل گشته . و همچنين در طبقات ارض انواعی از حيوانات بوده که تغيّر و تبدّل نموده از جمله آن حيوانات مار است که در او اعضای اثريّ موجود يعنی مدلّ بر آنست که وقتی مار پا داشته و لکن بمرور زمان آن عضو معدوم گشته و آثار باقی و برقرار . و همچنين در استخوان پشت انسان اثری هست و دلالت بر اين مينمايد که انسان مانند حيوانات سائره وقتی ذَنَبی داشته و بر آنند که آثارش باقی مانده وقتی آن عضو مفيد بوده ولی چون انسان ترقّی نموده آن عضو را فائده ای نماند لهذا بتدريج معدوم گرديد . و مار نيز در زير زمين مأوی يافت و از حيوانات زاحفه شد محتاج بپا نماند لهذا پا معدوم شد ولی اثرش باقی . و اعظم برهانش اينست که اين اجزاء اثريّ دلالت بر اعضا مينمايد و الآن بجهت عدم فائده بتدريج مفقود گرديده و آن اجزاء اثريّ را حال هيچ ثمری و حکمتی نه بنابراين اعضاء کامله لازمه باقی مانده و اجزای غير لازمه از تغيير نوع بتدريج زائل گرديده ولی اثر باقی . جواب اوّلاً آنکه سبقت حيوان بر انسان دليل ترقّی و تغيير و تبديل نوع نه که از عالم حيوان بعالم انسان آمده زيرا مادام حدوث اين تکوّنات مختلفه مسلّم است جائز است که انسان بعد از حيوان تکوّن يافته چنانکه در عالم نبات ملاحظه مينمائيم که اثمار اشجار مختلفه کلّ دفعةً و احده وجود نيايد . بلکه بعضی پيش بعضی پس وجود يابند اين تقدّم دليل بر آن نيست که اين ثمر مؤخّر اين شجر از ثمر مقدّم شجر ديگر حاصل گرديده ، ثانياً اين آثار صغيره و اجزاء اثريّه را شايد حکمتی عظيم باشد که هنوز عقول مطّلع بر حکمت آن نگرديده‌اند و چه بسيار چيزها که در وجود موجود که حکمت آن الی الآن غير معلوم چنانکه در علم فيزيولوجی يعنی معرفت ترکيب اعضا مذکور که حکمت و علّت اختلاف الوان حيوانات و موی انسان و قرمز بودن لبها و متنوّع بودن رنگهای طيور الی الآن غير معلوم بلکه مخفی و مستور است مگر حکمت سياهی تخم چشم آن معلوم گرديده که بجهت جذب شعاع آفتابست زيرا اگر لونی ديگر يعنی ساده و سفيد بود جذب شعاع آفتاب نمی نمود . پس مادام حکمت اين امور مذکوره مجهولست جائز است که حکمت و علّت اجزاء اثريّه چه در حيوان چه در انسان نيز غير معلوم باشد ولی البتّه حکمت دارد و لو غير معلوم ، ثالثاً فرض کنيم که وقتی بعضی از حيوانات حتّی انسان عضوی داشتند که حال زائل گشته اين برهان کافی بر تغيير و ترقّی نوع نيست زيرا انسان از بدايت انعقاد نطفه تا بدرجه بلوغ رسد بهيأت و اشکال متنوّعه در آيد بکلّی سيما و هيأت و شکل و لون تغيير نمايد يعنی از هيأتی بهيأتی ديگر و از شکلی بشکل ديگر تحويل شود مع ذلک از بدايت انعقاد نطفه نوع انسان بوده يعنی آن نطفه انسان بوده نه حيوان ولی مخفی بود بعد ظاهر و آشکار شد . مثلاً فرض نمائيم که وقتی انسان مشابهتی بحيوان داشته و حال ترقّی کرده و تغيير يافته بر فرض تسليم اين قول دليل بر تغيير نوع نيست بلکه مانند تغيير و تبديل نطفه انسانست تا بدرجه رشد و کمال رسد چنانچه ذکر شد . واضحتر گوئيم فرض نمائيم وقتی انسان بچهار دست و پا حرکت ميکرد و يا اينکه ذَنَبی داشت اين تغيير و تبدّل مانند تغيير و تبدّل جنين است در رحم مادر هر چند از جميع جهات تغيير نموده و نشو و ترقّی کرده تا باين هيأت تامّه رسيده ولی از بدايت نوع مخصوص بوده چنانچه در عالم نبات نيز ملاحظه مينمائيم که نوعيّت اصليّه فصيله تغيير و تبدّل نکند ولی هيأت و رنگ و جسامت تغيير و تبديل کند و يا خود ترقّی حاصل شود . خلاصه کلام اينکه انسان همچنانکه در رحم مادر از شکلی بشکلی ديگر و از هيأتی بهيأتی ديگر انتقال و تغيير و ترقّی مينمايد معذلک از بدايت نطفه نوع انسان بوده بهمچنين انسان از بدايت تکوّن در رحم عالم نيز نوع ممتاز يعنی انسان بوده و از هيأتی بهيأت ديگر بتدريج انتقال نموده پس اين تغيير هيأت و ترقّی اعضا و نشو و نما مانع از اصالت نوع نگردد اين بر فرض تصديق نشو و ترقّی انواع است و حال آنکه انسان از بدايت در اين هيأت و ترکيب کامله بوده و قابليّت و استعداد اکتساب کمالات صوريّه و معنويّه داشته و مظهر لنعملنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا گشته نهايتش اينست که خوشتر و ظريفتر و خوشگل‌تر گرديده و مدنيّت سبب شده که از حالت جنگلی بيرون آمده مانند اثمار جنگلی که بواسطه باغبانی تربيت شوند و خوشتر و شيرين‌تر گردند و طراوت و لطافت بيشتر يابند و باغبان عالم انسانی انبيای الهی هستند .